

تبیین بنیان‌های کارکردی حکمرانی فضایی در چارچوب انگاره‌ی پساستخوارگرا

دریافت مقاله: ۹۷/۶/۱۷ پذیرش نهایی: ۹۷/۲/۱۳

صفحات: ۲۷۷-۲۵۹

احسان لشگری تفرشی: استادیار جغرافیای سیاسی دانشگاه یزد، یزد، ایران^۱

Email: ehsanlashgari80@yahoo.com

سیدعباس احمدی: استادیار جغرافیای سیاسی دانشگاه تهران، تهران، ایران.

Email: abbas_ahmadi@ut.ac.ir

چکیده

حکمرانی فضایی مشتمل بر مطالعه رابطه بین تجارت، سیاست و حل تنشی ها و سازگاری ها میان نیروهای اجتماعی مختلف در یک قلمرو فضایی در چارچوب الگوهای حکمرانی دمکراتیک می باشد. افزون تر شدن اهمیت این رویکرد در مدیریت فضا ناشی از واگذاری هرچه بیشتر وظایف و اختیارات دولت به بخش غیردولتی بوده است. این فرایند موجب تعاملی شدن هرچه بیشتر اعمال قدرت و توزیع اختیارات فضاسازی در میان نیروهای مختلف اجتماعی و سبب سازگاری نظری - فلسفی هرچه بیشتر این رویکرد با انگاره‌ی پساستخوارگرا گردیده است این پژوهش، ناظر به تبیین الگوهای معرفت شناسانه رویکرد حکمرانی فضایی در چارچوب انگاره پساستخوارگرا می باشد. روش مطالعه توصیفی - تحلیلی در درجه نخست مفهوم حکمرانی و ابعاد و زیرمجموعه های آن در ارتباط با فضای جغرافیایی تعریف گردید. سپس با تطبیق رابطه حکمرانی فضایی با انگاره‌ی پساستخوارگرا؛ نظرگاه نوینی در رابطه با علل تأثیرگذاری بیشتر این مکتب، در شناخت این مفهوم ارائه شد. یافته های تحقیق بیانگر آن بود که با توجه به اهمیت یابی کنش نیروهای های اجتماعی در حکمرانی فضایی این رویکرد الزاماً نتوانست ابعاد فرامکانی و فرازمانی داشته و در جهت شناخت اثرات آن در تولید و بازساخت فضای جغرافیایی قادر نبود از روش های اثبات گرا که یکی از ویژگی های مهم آن تعمیم پذیری بود، استفاده نماید. ضمن اینکه همواره عقلانیت ارتباطی مورد تأکید حکمرانی بر خلاف عقلانیت پدیداری؛ مدیریت، تولید و بهینه سازی فضا را نه در درون اذهان افراد بلکه در طی یک فرایند ارتباطی در میان نیروهای اجتماعی جستجو می نمود.

کلید واژگان: حکمرانی، فضای جغرافیایی، روش شناسی، پساستخوارگرایی.

۱. نویسنده مسئول: یزد، دانشگاه یزد، دانشکده علوم انسانی، گروه جغرافیا ۰۹۱۹۶۳۵۱۰۰۸

مقدمه

ظهور رویکرد تمرکزدایی و واگذاری بخشی از اختیارات حاکمیت سیاسی به نهادهای غیر دولتی کنش جدیدی را برای اداره نظام های سکونتگاهی تحت عنوان حکمرانی فضایی فراهم نموده است. ظهور مبحث حکمرانی فضایی در دوران اخیر به تحولات اقتصادی و سیاسی در دهه ۱۹۸۰ میلادی باز می‌گردد. به بیان دیگر پس از مشاهده مشکلات فزاینده ناشی از شیوه مدیریت متمرکز بخشی از کارشناسان به این نتیجه رسیدند که برای دستیابی به توسعه فضایی می‌بایست نهادهای غیردولتی را حتی در دولتهای محلی نیز بکار گیرند(MacLeod & Goodwin, 1999: 698). از این رو حکمرانی فضایی مفهومی گسترده‌تر و فراگیرتر از حاکمیت سیاسی است و هم نهادهای حاکمیتی و هم جامعه مدنی را در برمی‌گیرد و همواره بر تقویت عرصه عمومی مشتمل بر حاکمیت سیاسی و نهادهای مدنی تأکید دارد(تقوایی و تاجدار، ۱۳۸۸: ۲۹). با اتخاذ این روش از این مقطع زمانی و با عبور از دوره کینزیسم در نتیجه کاهش سرمایه گذاری دولت در امور عمومی هرچه بیشتر نقش نهادها و نیروهای غیردولتی در اداره فضا بیشتر گردید و تغییر جدی در سبک حکمرانی و تعادل نیروهای اثربار در فضا شکل گرفت(صرافی، ۱۳۷۹: ۲۳). آنچه دیوید هاروی بدان تغییر از رویکرد «حکومتی» در دهه ۱۹۶۰ به رویکرد کارآفرینی از دهه ۱۹۸۰ به بعد اتلاف می‌نمود در این راستا قابل ارزیابی می‌باشد(هاروی، ۱۳۸۷: ۱۵۴). از جمله اثرات این رویکرد شکل‌گیری مشارکت با کنشگران بخش غیر حکومتی در زمینه های مختلف بود که در طی ظهور این فرایند نهادها نقش مهمی در ساماندهی و سازماندهی فضا پیدا نمودند(شورچه، ۱۳۹۴: ۳۶۰). در چارچوب این تحول شناختی، قدرت بر خلاف تصور سنتی؛ منویات ارائه شده توسط حاکمیت سیاسی نبود بلکه مجموعه‌ای از گزاره ها بود که به گونه ای مستقل در تمامی نهادهای اجتماعی تولید می‌گردید و به میزانی کمتر دست به دامن اراده‌ی عالیه حکومت‌ها بود. در نتیجه مفهوم حاکمیت الزاماً دارای یک سرچشمه کانونی به نام دولت نبود بلکه در این انگاره سایر طبقات و اصناف اجتماعی نیز فعال بوده و نقش آفرینی آن‌ها نه صرفاً به عنوان مصرف کننده فضا بلکه به عنوان تولید کننده فضا در نظر گرفته می‌شد. در حکمرانی دولت چارچوب حقوقی و محدوده‌ی عمل سیاسی را تعیین می‌نماید؛ بخش خصوصی ثروت و اشتغال ایجاد نموده و جامعه مدنی از طریق بسیج عمومی برای مشارکت ارتباط متقابل جامعه و سیاست را تسهیل می‌نماید. در نتیجه هدف حکمرانی، توسعه پایدار انسانی و حفاظت و تجدید حیات محیط زیست و فراهم ساختن بستر مناسب برای مشارکت و شفافیت در سیاست گذاری فضایی می‌باشد. بنابراین حکمرانی فراتر از دولت و در برگیرنده‌ی بخش خصوصی و نهادهای مدنی با رویکرد اقتصاد بازار و دمکراسی مشارکتی می‌باشد(برک پور، ۱۳۸۸: ۴۱). در این راستا بهویشه شناخت مفهوم حکمرانی فضایی با انگاره‌ی پساحترانگر تلفیق زیادی پیدا نموده است. در واقع پساحترانگرایی با نفی دیدگاه سلسه مراتبی که در رویکرد حکمرانی به کار رفته است نوعی گرایش معرفت شناسانه نامتمرکز را در مدیریت سیاسی فضا بکار گرفته و تکثر را وقعي جدی می‌نهد. در این انگاره تحلیل فرم ها و فرایندهای فضایی مبتنی بر رویکرد تفہمی و تفسیری سازنده چارچوب های شناختی حکمرانی فضایی می‌باشد. بر این مبنای در این پژوهش کوشش گردیده مفهوم شناسی و کارکردیابی حکمرانی فضایی از حیث کلان در انگاره‌ی پساحترانگرایی مورد بررسی قرار گیرد و علل تأثیرپذیری بیشتر شناخت این رویکرد از این دستگاه شناختی تحلیل گردد.

مبانی نظری حکمرانی فضایی

سابقه‌ی سیاست عملی از ارسسطو تا ماکس وبر نشان می‌دهد که سیاست در گذشته غالباً متعلق به دولت و حکومت بوده است. اما از دهه ۱۹۷۰ میلادی افزایش هزینه‌ها و مخارج بالای دولت به عنوان یکی از علل افزایش تورم در مدل اقتصاد کینزی مطرح شد و کاهش مخارج عمومی ثبات سهم دولت از تولید ناخالص ملی، به مثابه یکی از گزینه‌های مورد قبول قلمداد گردید که اتخاذ این سیاست زمینه ساز ظهور مفهوم حکمرانی فضایی گردید. در این الگو تمرکزدایی و واگذاری وظایف و مسئولیت‌های سیاستگذاری و برنامه‌ریزی به نیروها و نهادهای اجتماعی و لزوم تقسیم قدرت مورد توجه قرار می‌گیرد (Hassall, 2012: 89). ضمن اینکه فعالیت شرکت‌های چندملیتی، ضوابط تجارت آزاد و فراسایش مرزهای اقتصادی از قدرت حکومت‌های ملی کاسته است. در مفهوم حکمرانی، سیاست مفهومی گسترده‌تر و فراگیرتر از حکومت و دربرگیرنده‌ی جامعه مدنی نیز می‌باشد و همواره بر تقویت عرصه عمومی مشتمل بر حاکمیت سیاسی و نهادهای مدنی تأکید دارد (تقویی و تاجدار، ۱۳۸۸: ۲۹). در واقع حکمرانی به معنای اثرگذاری همه ارکان اجتماعی بر مدیریت فضا می‌باشد که در طی این فرایند فقط نهادهای حکومتی اختیار تصمیم‌گیری نداشته و نهادهای عمومی غیردولتی و خصوصی توان اثرگذاری بر هدایت تغییرات فضای جغرافیایی را دارا می‌باشند (الله پور، ۱۳۸۶: ۶۰). حکمرانی از شکل‌گیری فعالانه نهادهای اجتماعی از رهگذر چانه زنی با حکومت موجودیت یافته و دال بر مفهومی کثrt باورانه برای رسیدن به تعادل و پایداری در فضای جغرافیایی می‌باشد. در حکمرانی فضایی با حضور فعال کنشگران مختلف اجتماعی در فرایند برنامه‌ریزی؛ الگوهای و تجربیات محلی به منزله راهکار فرهنگی و اجتماعی برای حل معضلات بکار گرفته می‌شود و به واسطه ایدئولوژی‌های سیاسی، جامعه پذیری روند مستقلی از حکومت‌ها طی می‌نماید (ممتأز، ۱۳۸۲: ۱۶). در حکمرانی، قدرت اجتماعی به مثابه نیروی چند ظرفیتی شناخته می‌شود که به واسطه مجموعه‌ای متکثر از شبکه‌های اجتماعی به حرکت درمی‌آید و در سراسر جامعه پراکنده و منتشر می‌گردد. بهطوری که فضای دانش و سازه‌های اجتماعی در یک ارتباط شبکه‌ای با یکدیگر قرار می‌گیرند (شورچه، ۱۳۹۳: ۲۱). از این جهت حکمرانی متنکی به هنجارها، شبکه‌ها و اعتماد اجتماعی است که همکاری و مشارکت برای منافع متقابل را تسهیل می‌کند (Krishna, 2004: 296).

دیدگاه کثrt گرایانه و نسبی گرا که حکمرانی فضایی نیز برگرفته از آن می‌باشد به سعادت مطلق و قابل تعمیم برای تمامی قلمروهای فضایی و در تمام زمان‌ها اعتقاد ندارد. در این موضع، فضای یک ظرف بی طرف و منفعل نیست بلکه دائماً از طریق مناسبات اجتماعی تولید و بازساخت می‌شود. بنابراین توسعه و بهینه‌سازی فضایی مبتنی بر قوانین طبیعی نیست بلکه محصول روابط فرهنگی، اجتماعی می‌باشد. اساساً این تلقی از مدیریت فضای جغرافیایی به مثابه قلمرو زیست بشر مستلزم در نظر گرفتن جنبه‌های اجتماعی-تاریخی می‌باشد و فضای اصولاً در برده‌ای خاص از روابط اجتماعی قرار دارد. از این رو وقتی فضای جغرافیایی در ظرف تاریخی - اجتماعی خاص مطالعه می‌گردد مشتمل بر به رسمیت شناختن باورها، سنن و مفاهیمی است که در آن ظرف تاریخی - اجتماعی جاری می‌باشد. در حکمرانی فضایی؛ ساختار قدرت سلسله مراتبی رها می‌شود

و از نظریه های پسasاختارگرایی در شکل دهی به سیاست های فضایی طرفداری می گردد. در دمکراسی کلاسیک فضای افتراقی غالبا در مقاطع زمانی تغییر سیاست همچون انتخابات آشکار می شود اما در حکمرانی؛ فرایند مشارکت بصورت دائمی جریان دارد. بر این اساس در قلمروها و نظام های فضایی متمایز می توان رژیم ها و سبک های سیاستگذاری مختلفی را شناسایی نمود که هر کدام قادر می باشد الگوهای بهنگام و ویژه ای را جهت بهینه سازی و توسعه فضا ارائه نمایند. بنابراین فرایند حکمرانی فضایی سبب ساز تنوع، همبستگی و کنش متقابل میان گروه ها، بازیگران و سازمان های ذینفع است و سبب پیچیدگی های آن می شود (توکلی نیا و شمس پویا، ۱۳۸۰: ۱۹۶). در این راستا دولت، محیط سیاسی و قانونی را فراهم می کند و نیروها و نهادهای اجتماعی غیر وابسته به حاکمیت سازوکارهای توسعه بومی را زمینه سازی می نماید. بدیهی است سرمایه اجتماعی عاملی ضروری برای پایداری و ثبات سیاسی اقتصادی در چارچوب فرایند حکمرانی است. سرمایه اجتماعی آن دسته از ویژگی های یک جامعه یا گروه اجتماعی را شامل می گردد که ظرفیت ساماندهی جمعی و داوطلبانه را برای حل مشکلات متقابل دارا بود و نقش سیاسی-امنیتی آن نیز در جلوگیری از بروز شکاف در جامعه با اهمیت تلقی می شود. سرمایه اجتماعی مشتمل بر هم افزایی اصناف، تشكل ها و نهادهایی است که با هنجارهای مشترک شکل گرفته و جزئی تفکیک ناپذیر از مجموعه فرایند حکمرانی به شمار می روند (خبری و دیگران، ۱۳۹۴: ۳۴).

در این فرایند نهادهای محلی متشكل از بخش خصوصی و عمومی اختیارات بیشتری را بدست آورده و برای جبران هزینه های تأمین خدمات و تسهیلات عمومی با بخش خصوصی پیوند بیشتری برقرار می گردد. اهداف دیگر این فرایند پایداری، عدم تمرکز، عدالت، کارایی، شفافیت، پاسخ گویی، مشارکت مدنی و شهروند مداری بوده و به دنبال آن آموزش، رسانه و فرهنگ سازی در عصر حکمرانی به جهت شبکه ای شدن قدرت اهمیت زیادی می یابد. چرا که دیگر همه مشکلات و الزامات بوسیله حکومت ها قابل حل نیست و آنها به تنها ی قادر به تحرک بخشیدن و هماهنگ نمودن منابع موردنیاز برای انجام اقدامات بزرگ مقیاس و عمومی نمی باشند (Stone, 1989: 6). بنابراین حکمرانی فراتر از دولت و در برگیرنده بخش خصوصی و نهادهای مدنی با رویکرد اقتصاد بازار و دمکراسی مشارکتی می باشد (برک پور، ۱۳۸۸: ۴۱) و در چارچوب آن برنامه ریزی فضایی به سمت و سوی «مرزهای فازی و فضای نرم» سوق پیدا نموده است. بنابراین تغییر از حکمرانی به حکمرانی چیزی بیش از تغییر در ساختار نهادی بوده و این تغییرات شامل تغییر در سبک، بیان و گفتمان مدیریت و سازماندهی فضایی باشد (لشگری، ۱۳۹۵: ۱۳۹). بطوریکه همه واقعیت ها و موجودیت های اجتماعی در کنار هم قرار می گیرند و زمینه را برای برنامه ریزی سلسله مراتبی بویژه دولتی محدود می نماید.

انگارهی پسasاختارگرا

پسasاختارگرایی با دست شستن از هر گونه داعیهی مکتب ساختارگرایی در خصوص عینیت، قطعیت، جامعیت و به جای مفاهیم جامع و جهانشمول ساختارگرایی بر کثرت، چندگانگی، جزئیت، پراکندگی، عدم انسجام و فردیت مفاهیم تأکید می ورزد. پسasاختارگرایی هر گونه قطب بندی، تقابل و دوگانگی ثابت، مفروض و مسلم پذیرفته شده از سوی ساختارگرایی را رده نموده و به وجوده متضاد یا ابعاد متباین و معارض عقیده ندارد و هر گونه اقتدار منتج به تولید پدیده ها و روابط را نفی می کند. جغرافیدانان پسasاختارگرا مفهوم ثابت،

نفوذناپذیر و کمی فضا در روش شناسی اثبات گرا را نقد می نمایند. زیرا معتقد بودند که در ک مفهوم فضا به عنوان یک مفهوم کمی و ساختاری موجب نادیده انگاری اراده و آزادی کنشگران در شکل دهی به فضای چهارگانی شده است. فضا در مکتب پس از ختارگرایی مربوطی واضحی میان قدرت، دانش، هنجرها ندارد و همه این بعد در یکدیگر بافته شده اند (مرداک، ۱۳۹۲: ۱۱۱) و بیش از آنکه به صورت مطلق تحلیل شود به صورت یک فرایند، رابطه و کنش متقابل مفهوم سازی می گردد. همچنین این نظریه منتقد برداشت های مارکسیستی از قدرت است که آن را به مثابه امر واحد و مرکزیت یافته در دست طبقات بورژوازی می داند بلکه آن را در چارچوب گفتمان های حاکم می داند. ضمن اینکه جهانشمولی دیدگاه های مارکسیستی در مورد روابط طبقات اجتماعی نفی می گردد. در پس از ختارگرایی افزایش علم به معنای ارتقای نظم و حفظ سیستم انسانی نیست بلکه کارکرد علم درهم شکستن گفتمان ها و ساخت های حاکمی است که فضا بوسیله آن شکل گرفته و متعاقباً بدنبال گشودن افق های تازه می باشد. بنابراین کار علم ایجاد قطعیت نیست؛ بلکه نقد قطعیت و فرارفتن از افق ها می باشد (افضلی، ۱۳۹۶: ۱۳۰). معنا برای چنین سوژه ای ثابت نیست بلکه شکلی متکثر و رو به سوی نمایندگی دارد. خروجی چنین برداشتی از معنا و سوژه، تاریخی، یکپارچه و همگون نیست بلکه فاقد هر گونه خط سیر و ماهیت می باشد (عالی و انصافی، ۱۳۹۶: ۶۸) و ساختارها در طی زمان دلالت معنایی خود را از دست می دهند (آقادحسینی و دیگران، ۱۳۹۶: ۱۵۵).

از دیدگاه پس از ختارگرایان هر آنچه که تاکنون متنضم وحدت و دارای مفهوم کانونی و حقیقی تلقی می گردیده، در واقع چند وجهی، متکثر و مجموعه ای از گفتمان ها می باشد که نسبت به سازه های بنیادین هر اقناع و روایت کلان، ستیزه جو است (Dear & Dahmann, 2008: 269). در واقع پس از ختارگرایی آنجایی با پست مدرنیسم ارتباط می یابد که با نفی دیدگاه سلسله مراتبی ساختارگرایان نوعی گرایش معرفت شناسانه نامتمرکز را در برابر روش شناسی کلیت نگر مدرن قرار می دهد و تکثر را وقیعی جدی می نهد. از دید پست مدرنیست ها فراروایت ها همه نماد و در نتیجه خوانش قدرت بوجود آمده و شالوده شکنی این فراروایت ها سازنده و ظایف مطالعات در چهارگانی انسانی می باشد. در این انگاره شالوده شکنی در مسلط بر جریان اصلی مدیریت سیاسی فضا در دستور کار قرار گرفت. شالوده شکنی در صدد نمایان سازی چگونگی برون-گذاری در تکوین هویت قلمرو های چهارگانی دارد و به سان مجموعه ای از اقدامات؛ متنضم معرفی و برچیدن تناقضات مفهومی و نظام های سلسله مراتبی و معرفی ناسازه های موجود در فضای چهارگانی می باشد. در این دیدگاه روش شناسی اثبات گرا از طریق تعمیم گرایی مفاهیمی را تحت هدایت معرفت عینی به مردم تحمیل می نماید (میراحمدی و ذکی، ۱۳۹۶: ۱۰۸). شناخت تفسیری که در انگاره پس از ختارگرایی شکل گرفته با انکار واقعیات عینی، بر ماهیت تفسیری پدیده ها اصرار می ورزد. در این شناخت، پدیده های موجود در فضای چهارگانی به لحاظ ماهوی واقعیت یکسانی را منعکس نمی کنند بلکه در طی زمان و در قالب گفتمان های مختلف به شیوه های گوناگونی تفسیر شدنی می باشند (Driver, 2013: 205). در روش شناسی تفهیمی و تفسیری به رویکرد کیفی و تحلیل محتوای پدیده ها، متن ها مبتنی بر گفتمان ها و زمینه ها اهمیت داده شده و قدرت فهم و ذهن مکاشفه گر در چارچوب گفتمان های حاکم به تفسیر امور می پردازند (Foucault, 2010: 7).

در این مکتب به جای آنکه مطابق منطق صوری صرفاً فرم‌ها و پدیده‌های حسی مورد تبیین قرار گیرند؛ از محتوی به علل چگونگی تکوین فرم‌ها پی برده می‌شود. بر این اساس شناخت یک عمل بی طرفانه و عینی نیست بلکه عملی برساختی، ناتمام، مشروط و وابسته به موقعیت، زمینه و شرایط آن می‌باشد. در این راستا عده‌ای خوانش فضا و تأویل آن را در حکم معنا و گروهی دیگر آن را آفریدن معنا می‌شناسند(احمدی، ۱۳۸۰: ۶۸۰). بنابراین هیچ نظریه، مفهوم و اندیشهٔ حقیقی، مستقل و روشنی وجود ندارد و جهان علم مملو از مفاهیم غیرکامل و قرائت‌پذیر می‌باشد. حاصل ظهور پس اساختارگرایی در شناخت فضا؛ نسبی شدن نمادها، عناصر و گفتمان‌های فرهنگی و طرح «تفسیر و تأویل» به جای «روابط و معانی» بود و گرایش به تأکید بر این نکته دارد که گزاره و علم حقیقی و مستقل بطور مبنای قابلیت عینیت و پدیداری ندارد. بدین ترتیب معنای نمادها و پدیده‌های موجود در فضای جغرافیایی مستلزم «نامعین بودن و نافرجام بودن بی‌پایان» می‌باشد. در این راستا زمانی که یک تضاد رفع دیالکتیکی می‌شود به هیچ وجه به معنای رسیدن به حقیقتی والاتر و به تعبیری نهایی نمی‌باشد. در نظر آنها اتکا به تئوری‌های کلان در مطالعات فضا به شکل مبنای ناقص است؛ چرا که این رابطه در ابعاد و مقیاس‌های مختلف نتایج متمایزی را به بار می‌آورد(میرحیدر و ذکی، ۱۳۸۹: ۳۱). در پست مدرنیسم هیچ نقطه‌ای قابل اتكایی وجود ندارد که برخوردار از وجهی استعلایی و معنابخش باشد و توصیف نوعی حالت یا فقدان قطعیت می‌باشد(لیوتار، ۱۳۸۰: ۱۳). بطورکلی می‌توان گفت که اگر در انگاره‌ی ساختارگرا آشافتگی، سیالیت، ابهام و چندگانگی به عنوان مسائلی موقت و گذرا به حساب می‌آورند؛ در اندیشه‌های پست مدرن به عنوان پدیده اجتناب ناپذیر تلقی می‌گردد و در وادی علوم انسانی و تاریخ، هیچ نوع مفهوم و نظریهٔ تعمیم‌پذیر فارغ از قدرت فرهنگی و اجتماعی وجود ندارد(لچت، ۱۳۸۳: ۱۲۰-۱۱۹). در علوم انسانی انسان‌هایی را مطالعه می‌کنیم که پیش‌بینی ناپذیر و صاحب اراده، اختیار و ارزش‌های خاص خود هستند؛ بنابراین ذهنیت اندیشمندان جدای از ارزش‌ها نیست و ارزش آنها در تعیین پرسش‌ها و اهداف علم دلالت دارد. بطورکلی طرح اندیشه‌های پست مدرن در شناخت فضا پیامد ظهور بحران‌های اجتماعی و اقتصادی بود که موجب کاهش نقش حاکمیت سیاسی به عنوان نهاد منحصر بفرد قدرت را فراهم آورده بود. این امر به معنای سر برآوردن تحلیل متفاوتی از قدرت گردید که با زیر سؤال بردن شالوده و ساختار آن را در بسیاری از مناسبات اجتماعی حاضر می‌بیند(نظری، ۱۳۹۰: ۳۱۲). غلبهٔ یافتن وجود فرهنگی - اجتماعی بر سایر شئون فضا موجب می‌گردد همهٔ کلیت‌های متدال در عصر جغرافیای ساختارگرا نظیر سوژه، طبقه، جامعه و دولت برای تبیین جامعهٔ کنونی ناقص قلمداد شوند.

روش تحقیق

این پژوهش از نوع بنیادین و روش جمع آوری داده‌ها و اطلاعات در این پژوهش اسنادی و کتابخانه‌ای و شیوهٔ تحلیل اطلاعات نیز توصیفی-تحلیلی می‌باشد. این پژوهش با رویکردی کیفی، ناظر به تبیین کارکردهای حکمرانی در چارچوب انگارهٔ پس اساختارگرایی می‌باشد. در این راستا و برای دستیابی به یک نظریهٔ علمی و جهانشمول در این پژوهش، کوشش گردیده که در درجهٔ نخست مفهوم حکمرانی و ابعاد و زیرمجموعه‌های آن در ارتباط با فضای جغرافیایی تعریف گردد. سپس با تطبیق رابطهٔ حکمرانی فضایی با رویکرد پس اساختارگرا؛ نظرگاه نوینی در رابطه با علل تأثیرگذاری بیشتر این مکتب، در شناخت این مفهوم ارائه گردید.

یافته های تحقیق

در الگوی حکمرانی؛ شناخت فرایندهای فضایی و بویژه مدیریت آنها جزء با در نظر گرفتن زمینه، متن، محیط و زمانی که آن پدیده ها در آن شکل گرفته اند، ممکن نیست و هر بخش از پدیده های اجتماعی و انسانی می بایست با در نظر گرفتن وضعیت زمان، بافت و زمینه ای که از آن برخاسته اند، تأویل شود(Smart, 2006: 173). از این رو در حکمرانی همواره این دیدگاه مطرح بوده که آراء و عقاید حاکم بر یک جامعه در یک زمان متأثر از شرایط اجتماعی بوده و اتخاذ سیاست های فضایی جهت دستیابی به توسعه و بهینه سازی فضا در یک قلمرو اجتماعی - فضایی بدون درک متن تاریخی - اجتماعی امکانپذیر نخواهد بود(رهبری، ۱۳۸۵: ۱۰۰). بطورکلی طرح مفهوم حکمرانی در جهت مدیریت فضا پیامد ظهور بحران های اجتماعی و اقتصادی بود که موجب کاهش نقش ایدئولوژی های سیاسی به عنوان نهاد منحصر بفرد قدرت را فراهم آورده بود. این امر به معنای سر برآوردن تحلیل متفاوتی از قدرت گردید که با زیر سؤال بردن شالوده و ساختار حاکمیتی آن را در بسیاری از مناسبات اجتماعی حاضر می بیند(نظری، ۱۳۹۰: ۳۱۲). از این جهت حکمرانی که در چارچوب نظریه های پست مدرن و هرمنوتیک شکل گرفته با انکار واقعیات عینی، بر ماهیت تفسیری پدیده ها اصرار می - ورزد. پدیده های موجود در فضاهای جغرافیایی به لحاظ ماهوی واقعیت یکسانی را منعکس نمی کنند بلکه در طی زمان و در قالب گفتمان های مختلف به شیوه های گوناگونی تفسیرشدنی می باشند(Driver, 2013: 205).

در حکمرانی به جای آنکه مطابق منطق صوری و عقلانیت ابزاری صرفاً فرم ها و روش های تجربی در مطالعه فضای جغرافیایی مورد توجه قرار گیرند؛ رویکرد کیفی و تحلیل محتوای پدیده ها، مبتنی بر گفتمان ها و زمینه - های اجتماعی مورد نظر قرار می گیرد. در واقع هدف حکمرانی فضایی، رهابی از سلطه ای اثبات گرایی و هماهنگ نمودن تأملات فلسفی پست مدرن با دستاوردهای علوم جغرافیایی جهت دستیابی به فرایند توسعه بود. بر این اساس مدیریت و تولید فضا یک عمل بی طرفانه و عینی نیست بلکه عملی بر ساختی، ناتمام، مشروط و وابسته به موقعیت، زمینه و شرایط اجتماعی می باشد.

از دیدگاه حکمرانی؛ مدیریت فضا متضمن وحدت و دارای مفهوم کانونی و حقیقی تلقی نمی گردد بلکه در واقع چند وجهی و متکثر می باشد. فضای پس از ختار گرا به صورت چند سویه، متناقض و مملو از آزادی برای شناخت و قابل تحقیق از طریق شناخت تضادهای مضاعف و رسیدن به همکاری می باشد. چنین روندی افق های جدیدی را برای شناخت و متعاقب آن برنامه ریزی و مدیریت فضا گشوده است(Murdoch, 2013: 50).

بنابراین در هیچ نظریه ای، مفهوم و اندیشه حقیقی جهت توسعه و بهینه سازی یک فضای مشخص به صورت مستقل و انتزاعی وجود ندارد و مدیریت و توسعه فضا می تواند در برگیرنده روش های مختلف متناسب با زمینه های اجتماعی آن باشد. حکمرانی پس از ختار گرا موجب تغییر رویکرد مطالعات فضای جغرافیایی از اقتصاد محوری و ایدئولوژی زدگی به شناخت فرهنگ و روابط اجتماعی بود. بر این مبنای توegan ادعا کرد که در وادی توسعه فضایی در چارچوب مفهوم حکمرانی، از حیث مبنایی و فلسفی هیچ نوع مفهوم و نظریه تعمیم پذیر فارغ از سازه های اجتماعی وجود ندارد(Lechte, 2004: 119-120). در این انگاره جوامعی مورد نظر قرار می گیرند که پیش بینی ناپذیر و صاحب اراده، اختیار و ارزش های خاص خود هستند؛ بنابراین برنامه ریزی، آمایش و مدیریت فضای جغرافیایی جدای از ارزش های نیست و ارزش آنها در تعیین اولویت ها و اهداف

توسعه فضایی دخالت دارد (Popper, 1993: 78). از این رو سیاست فضایی که در یک قلمرو فرهنگی-تاریخی تولید می‌شود می‌باشد با ارزش‌های گروه خاصی از انسان‌ها همراه و همزاد باشد و احراز شرایط توسعه و بهینه‌سازی فضا توسط این سیاست‌ها می‌باشد با الگوی زیست اجتماعی متناسب باشد. اصولاً روش اثبات گرا قادر نیست تعمیم گرایی را در سرنوشت بشر و تولید فضا حاکم نماید، چرا که قرارگیری در چارچوب ساختارهای اجتماعی-تاریخی تا حد زیادی تحت سیطره‌ی سرنوشت و نه علم قرار دارد (وبر، ۱۳۸۴: ۱۷۱) و از نوع آگاهی مرسوم نیست بلکه از نوع تعلق خاطر می‌باشد. بنابراین شناخت اثرات مثبت و یا منفی هنجارها و ارزش‌ها و تعیین سیاست‌های فضایی الزاماً با کمک ابزارهای تجربی و عقلانی قابل حصول نمی‌باشد (بیشیریه، ۱۳۷۸: ۲۱۲). چرا که این پدیده‌ها از یک منظر ممکن است عقلانی و از منظر دیگر غیر عقلانی باشند (وبر، ۱۳۷۳: ۳۶). ضمن اینکه عقلانیت اثبات گرا بر مبنای روش‌شناسی تجربی و یا قیاسی قادر است ارتباط بین پدیده‌های فضایی را بررسی نماید و به مبانی، علت غایی روابط نمی‌پردازد (Lowith, 2007: 92). بطورکلی مهمترین بنیان‌های شناختی مفهوم حکمرانی فضایی در چارچوب انگاره پسasاختارگرا در قالب موارد زیر قابل ذکر می‌باشد:

- ۱- در حکمرانی نوع دیگری از عقلانیت به نام عقلانیت ارتباطی مطرح می‌گردد که به ترکیب دانش و ارزش پرداخته و برنامه ریزی فضایی را پدیده‌ای اجتماعی تعریف می‌نماید. در این انگاره خود ارتباط منشأ کشف حقیقت بوده و خرد بشری محصول تعاملات میان انسان‌ها و نه حاصل کارکرد حاکمیت سیاسی و نه حاصل تأملات فردی می‌باشد و به منزله‌ی الگوی شناختی امکان اندیشه ورزی را در مورد باورها و ارزش‌های اجتماعی فراهم می‌آورد. عقلانیت ارتباطی مورد تأکید حکمرانی بر خلاف عقلانیت پدیده‌داری؛ مدیریت، تولید و بهینه‌سازی فضا را نه در درون اذهان افراد بلکه در طی یک فرایند ارتباطی با جامعه جستجو می‌نماید. فضاشناسی پدیده‌داری دارای یک فرایند اندیشه ورزی تک گویانه است بی‌آنکه فهم فضا با جامعه و ساختار ارتباط می‌یابد؛ اما در حکمرانی فضایی اهداف، روش‌ها و حتی اصلاح آنها به مثابه یک موضوع جمعی و بین‌الاذهانی در نظر گرفته می‌شود. از این منظر نیز حکمرانی فضایی انگاره ثابت و کمی از فضا را نقد می‌نمایند. زیرا در نظرگیری مفهوم فضا به عنوان یک مفهوم کمی و یا ساختاری موجب نادیده انگاری اراده و آزادی کنشگران و نیروهای اجتماعی در شکل دهی به ارتباطات اجتماعی و بدنبال آن فضای جغرافیایی گردیده است. آنها بر خلاف نظر ساختارگرایان ذهنیت افراد و طبقات اجتماعی را الزاماً ساخته و پرداخته شده توسط ساختارهای سیاسی-تاریخی قلمداد نمی‌نمایند (افراخته، ۱۳۹۵: ۸). بطوریکه با در برابر هم قرار دادن جهان زیست و سیستم، جهان زیست را محیط روابط ذهنی، جهان معنا و کنش ارتباطی می‌داند و در مقابل سیستم را عرصه پول، قدرت و عقلانیت ابزاری معطوف به هدف می‌داند (Strauss, 1994: 19). در حکمرانی ساماندهی، فضا ناظر به پیروی از غاییات مشترک ترسیم شده توسط نیروهای بیرونی نیست چرا که اساساً حکمرانی پسasاختارگرا به وجود چنین غاییات تعمیم پذیری اعتقاد ندارد (واعظی، ۱۳۹۲: ۳۸). در مفهوم حکمرانی؛ فضای جغرافیایی بیش از آنکه به صورت مطلق تحلیل شود به صورت یک فرایند، رابطه و کنش متقابل میان نیروهای اجتماعی مفهوم سازی می‌گردد و از این جهت مفاهیمی همچون مشارکت و سرمایه اجتماعی از اعتبار افزونی برخوردار می‌گردد.

نظریه‌ی کنش ارتباطی فرایند تک سویه فضاسازی بر مبنای عقلانیت نهادی - سیاستی را مورد نقد قرار می‌دهد و با اشاره به مداخله روزافرون نظام‌های رسمی در زیست جهان شهروندان اظهار می‌دارد که این رویه موجب از خود بیگانگی و کاهش واقعی سهم شهروندان در مدیریت و بهینه سازی در یک قلمرو فضایی می‌گردد(جلائی پور و پورمحمدی، ۱۳۸۷: ۲۳۹). چرا که با جدایی زیست جهان و نظام امکان استعمار زیست جهان توسط نظام فراهم می‌آید و مانع از بروز واکنش‌های تفاهمی و کاهش ظرفیت سرمایه اجتماعی می‌گردد(بیانی و دیگران، ۱۳۹۴: ۱۹۳). اصولاً در چارچوب دمکراسی و ملی گرایی این مدعای وجود دارد که تمام اصول بهینه سازی فضا در نظر گرفته شده است. لیکن واسازی نشان می‌دهد که این معنا صرفاً یکی از نیروهای دلالتی متن می‌باشد که با خشونت دیگر نیروها را سرکوب نموده است(دریدا، ۱۳۹۰: ۴۰). از این جهت از رهگذر عقلانیت ارتباطی می‌توان با دو عامل تحریف ارتباط یعنی ایدئولوژی و مشروعیت سازی قدرت نیز مبارزه نمود و یک وضعیت ضروری جهت رهایی از سلطه نظام‌های سیاسی-ایدئولوژیک را فراهم آورد(192: Douglas & Best, 1991). به طوری که کنش افراد در قالب حوزه‌ی عمومی با عملکرد رسانه‌ها و ابزارهای ارتباطی هر چه بیشتر از قید و بندهای هنجاری و ایدئولوژیک آزادتر گردیده و یکپارچگی اجتماعی بیش از پیش از طریق فرایندهای مبتنی بر توافق زبانی حاصل می‌شود. در پرتو گسترش حوزه‌ی عمومی، برنامه‌ریزی فضایی به دور از هرگونه عنصر قدرت سیاسی شکل بگیرد. در رویکرد حکمرانی برخلاف دیدگاه‌های کینزی برنامه ریزی مبتنی بر رویکرد مشارکت و بدون دخالت دولت صورت گرفته و حاصل نوعی تمرکزدایی و تراکم زدایی از قدرت می‌باشد. ضمن اینکه در حکمرانی کنش اجتماعی هیچ گاه ساختاری بسته شده و به پایان رسیده نیست بلکه باز، نامحقق و در حال شدن می‌باشد و در نتیجه گفتگو و بحث در حوزه‌ی عمومی ادامه می‌یابد(3-2: Hall & Dugay, 1996). در حکمرانی کنشگران اجتماعی با وارد نمودن عناصر نوین؛ تغییراتی را در زیست جهان خود وارد می‌نمایند که متعاقباً پیشبرد آن نیازمند ارزیابی انتقادی توسط سایر نیروهای اجتماعی در حوزه‌ی عمومی می‌باشد. بنابراین در حکمرانی پسازخانگرا مفهوم شهروندی امکان بروز و ظهور بیشتری دارد؛ چرا که کلید مفهوم شهروندی مشتمل بر توانایی افراد در اثرباری مناسبات حاکم می‌باشد. ضمن اینکه گسترش زمینه گفتگوی اجتماعی زمینه‌ساز نقش آفرینی هر چه بیشتر گروه‌های سرکوب شده ای است که تحت تأثیر ایدئولوژی قادر نبوده اند در ساخت فرم‌ها و روابط فضایی مشارکت نمایند. در این کنش ارتباطی بر اهمیت فرد در انتخاب ارزش‌ها، ترجیحات و رویکردهایش تأکید می‌نماید. از این رو در حکمرانی هر جامعه، گروه و فردی خود و جهت گیری های ارزشی خود را در قالب مشارکت بازسازی می‌نماید. در این الگو دمکراسی مشورتی جایگزین دمکراسی رویه ای و سلسله مراتبی می‌گردد و زیست جهان هر قلمرو به عنوان منبع غنی در ساخت تصمیمات سیاسی و حقوقی بکار گرفته می‌شود. این دیدگاه منتقد نظریاتی است که معتقدند سیاست گذاری فضایی به اندازه ای پیچیده است که می‌باشد صرفاً در چارچوب نهادهای رسمی اخذ گردد. حکمرانی به نقش زیست جهان اهمیت بیشتری قائل بوده و در چارچوب آن گویی مشروعیت سیاسی حکومت از مجرای زیست جهان گذر نموده و بهینه سازی فضا تنها از طریق باز گذاردن ساختار ارتباطی حوزه‌ی عمومی تحقق می‌یابد(Habermas, 1996: 369). حوزه‌ی عمومی فضایی فراتجربی و فرامکانی عرصه‌ای اجتماعی است که در آن افراد از طریق استدلال و در شرایط برابر، در

اشکال فرایندی و برایندی مجموعه‌ای از سیاست‌ها را تولید می‌نمایند. بر این مبنای فرایند مشارکت منجر به تعهدی مداوم مبنی بر باز بودن افکار خویش نسبت به دیگری تعریف می‌گردد. از این منظر دمکراسی مشارکتی بیش از آنکه بدنبال حذف دیگری باشد بدنبال به رسمیت شناختن آن است.

۲- تحولات پدیده‌ها و فرایندهای موجود در فضای جغرافیایی تا حد زیادی از روابط و الگوهای ذهنی، فرهنگی، اجتماعی، سیاسی و اقتصادی حاکم بر جامعه متأثر می‌باشند و بنابراین هیچ پدیده‌ی فضایی در ابعاد انسانی قابل تعمیم نیست (افروغ، ۱۳۹۰: ۴۱). بطوری که سیر تحول فضای جغرافیایی به صورت تک بعدی و تک سطحی قابل مطالعه نیست بلکه ابعاد و سطوح مختلفی از علت‌ها بر آن تأثیر دارد که منبعث از متن اجتماعی می‌باشند. حال آنکه از نظر حکمرانی پساختارگرا فضا و نمادهای وابسته به آن را می‌توان به شیوه‌های گوناگون و متنوع تفسیر نمود و امکان حصول یک علت مشخص برای ظهور یک نماد در فضا وجود ندارد (میرحیدر و ذکی، ۱۳۸۹: ۳۱). حاصل اثرگذاری پساختارگرایی در حکمرانی فضایی؛ نسبی شدن نمادها، عناصر و گفتمان‌های فرهنگی و اهمیت دهی به روابط اجتماعی» بود. بدین ترتیب معنای نمادها و پدیده‌های موجود در فضای جغرافیایی و روش‌های بهینه سازی و توسعه فضا مستلزم «نامعین بودن و نافرجام بی‌پایان» می‌باشد. در این راستا زمانی که یک تضاد رفع دیالکتیکی می‌شود به هیچ وجه به معنای رسیدن به حقیقتی والاتر و به تعبیری گزاره نظری نمی‌باشد (صادقی، ۱۳۹۴: ۳۸۷).

در نظر آن‌ها اتکا به تئوری‌های کلان در مطالعات فضا به شکل مبنایی ناقص است؛ چرا که این رابطه در ابعاد و مقیاس‌های مختلف به جهت وجود تنوع در روابط اجتماعی، نتایج متمایزی را به بار می‌آورد. بنابراین هر پدیده فضایی به یک سازه اجتماعی - فرهنگی وابسته است که به متابه نوعی وجود پیشین است بر هر کشفی تقدم دارد و در فضای جغرافیایی تبدیل به فرم‌های واقعی می‌گردد. بنابراین سازماندهی و بهینه سازی فضا امری نسبی و نسبت به زمان و الگوهای اتخاذ شده جهت دسترسی به توسعه از قلمرویی به قلمرو دیگر متمایز می‌باشد. در این راستا برنامه ریزی فضایی را می‌باشد در قالب توجه به ساختارهای اجتماعی در پرتو یک فهم بین‌الاذهانی و کنش متقابل جستجو نمود که در میان کنشگران و در چارچوب خودفهمی برگرفته از سنت، توافق و اجماع حاصل می‌شود. اساساً مفهوم نقد در جامعه‌ای معنا می‌یابد که همگان در صدد حل مشکلات و یافتن راه حل‌ها از طریق گفتگو و مفاهeme باشند. در چنین چارچوبی دگرسازی و بهینه سازی فضا ماحصل عملکرد نخبگان سیاسی نمی‌باشد (ازغندي و حسیني، ۱۳۹۵: ۱) و برنامه ریزی فضایی برایند منافع و خواست کنشگران اجتماعی جهت سامان دهی فضا می‌باشد. چرا که ارزش‌ها و هنجارها اعتبار ابدی ندارد و به همین دلیل آزادی‌های فردی اهمیت می‌یابد و افراد می‌باشد تا در قالب کنش ارتباطی و تعامل اجتماعی در ساماندهی فضا مشارکت نمایند. انگاره پساختارگرا بدنبال فروریختن قطعیت و ارائه تصویری سیال و فاقد تمرکز از قدرت به متابه امری اجتماعی، فرهنگی و نه صرفاً سیاسی می‌باشد. بنابراین نقد برنامه‌ریزی اثبات‌گرا و متمنکز و اعتقاد به برنامه‌ریزی غیرمتمنکز در رویکرد حکمرانی مورد توجه می‌باشد. به‌طوری که طی آن برنامه‌ریزی صرفاً از رویکرد کالبدی و فیزیکی که در حکمرانی اثبات‌گرا غالباً مورد توجه بود معطوف به تلفیق عوامل اجتماعی، فرهنگی با مدیریت بومی می‌گردد. در این الگو ساختار قدرت سلسله مراتبی رها و از نظریه‌های پساختارگرایی در شکل دهی به سیاست‌های فضایی طرفداری می‌گردد.

بر این اساس در قلمروهای فضایی رژیم‌های مختلفی را می‌توان شناسایی نمود که درون آنها الگوهای مختلفی از مشارکت وجود دارد. در چارچوب مفهوم حکمرانی برگزینه ریزی فضایی به الگوی ناقلیدسی سیر نموده و انگاره توسعه پایدار در آن اهمیت زیادی برخوردار می‌گردد. در قالب توسعه پایدار هرچه بیشتر بر استفاده از الگوی بومی در ساماندهی فضا در ابعاد مختلف تأکید می‌گردد و شاخص‌های از پیش تعیین شده انتزاعی مورد استفاده قرار نمی‌گیرد. بطوریکه در این انگاره توسعه، زمانی به ظهور می‌رسد که بر اساس شناخت عمیق و کیفی از شرایط مکانی و زمانی محیط مورد بررسی قرار گیرد. بنابراین مداخله نهادها در مکان، در زمانی موفق خواهد بود که بتواند با ویژگی‌های اجتماعی - فرهنگی مکان سازگار باشد.

^۳- در حکمرانی فضایی ساختارهای اجتماعی-اقتصادی بسیار پیچیده‌تر از آن است که تنها حکومت‌ها بتوانند نقطه حل تضادها و تعارضات جامعه انسانی باشند. به طوری که قدرت سرشی متناقض داشته و در سرتاسر روابط اجتماعی پخش شده است. در این چارچوب کنشگران اجتماعی در مواجه با تمایلات هژمونیک قادرند در روندی ناهمساز عمل نموده و با ظهور این برآیندها زمینه برای شکل گیری برنامه ریزی فضایی منعطف در چارچوب حکمرانی فضایی شکل می‌گیرد (Massey, 1991: 28). در پس‌ساختارگرایی مطالعات جغرافیایی از رویکرد کشور محور و تکیه بر ناسیونالیسم فاصله گرفت و تمرکز بیشتری بر مکان‌های محلی و هویت‌های گروهی معطوف گردید. در حکمرانی پس‌ساختارگرا عمل برنامه‌ریزی روز به روز از وضعیت متمرکز، آمرانه و دولتی خارج و به سمت برنامه ریزی تدریجی، دمکراتیک و مشارکتی تمایل یافت. این گونه تغییرات در فرایند برنامه ریزی جایگاه بازیگران اصلی برنامه ریزی را تغییر داد، بطوریکه اگر زمانی دولت با اتکا بر محوریت خود با استخدام متخصصان، بدون در نظر گرفتن وضعیت اجتماع اقدام به برنامه‌ریزی می‌نمود؛ اکنون این اجتماعات محلی هستند که با اتکا بر دمکراسی محلی؛ اراده‌ی خود را تحمیل نمایند(صرفی و دیگران، ۱۳۹۳: ۲۰). چرا که محدود نمودن سیاست در چارچوب حوزه رسمی موجب کنار گذاشتن فرایندهایی است که سیاست بوسیله‌ی آن‌ها شکل گرفته و درک می‌گردد. در این سطح تحلیل؛ سیاست بیش از آن که به مثابه‌ی یکی از سرچشم‌های تولید فضا شناخته شود غالباً معلول اجتماع و محیط شناخته می‌شود. بنابراین حکمرانی، بهینه‌سازی فضا را منوط به تغییرات اجتماعی و فرهنگی دانسته و چندان سرچشم‌قدرت را در ساختار و ایدئولوژی حکومت جستجو نمی‌نماید(ضمیران، ۱۳۸۴: ۱۵۶). در الگوی حکمرانی عقلانی شدن نه یک فرایند فرد محور و یا دولتی بلکه فرایندی چند جانبه و اجتماعی مبتنی بر یک هم پیوندی روش‌مند و انتزاعی می‌باشد که مبتنی بر روش کیفی به سرانجام مطلوب می‌رسد(هابرماس، ۱۳۸۴: ۵۴). از دیدگاه معتقدان به حکمرانی پس‌ساختارگرا، مفاهیمی همچون حقیقت، عقلانیت، عدالت، خیر و بویژه توسعه مستقل از فرآیندهای اجتماعی شکل دهنده‌ی آن نیستند، بلکه فرآورده این فرایندها می‌باشند و بنابراین به طور مستقل و حقیقی وجود ندارند. در واقع فضای جغرافیایی در این انگاره پدیده‌ای انضمایی است که می‌بایست جهت و مقصدی از سوی نیروها و نهادهای اجتماعی به آن داده شود. بنابراین برآیندهای اجتماعی نیروی محرکی است که افق‌های لازم را برای تحرک و بازساخت فضا فراهم می‌آورد(نیچه، ۱۳۷۹: ۵۶). در نزد آنها قدرت از اجتماع عوامل غیر شخصی از جمله نهادها، هنجارها، قوانین و گفتمان‌ها نشأت می‌گیرد که هدایت این عوامل در مدیریت و تولید فضای جغرافیایی بهینه منوط به زمینه سازی برای گفتگو و شکل گیری کنش‌های اجتماعی

هم افزا و مشارکت می باشد. در نتیجه حکمرانی به عنوان یک رویکرد فرهنگی تلقی می شود که حضور و همزیستی طیفی از ویژگی های متفاوت را امکانپذیر می سازد(نظری، ۱۳۸۵: ۱۲۵). در حکمرانی فضایی نهاد حکومت را نمی توان عالی ترین نهاد عملگر در سازماندهی فضا و مبدأ وحدت ابزه و سوژه دانست بلکه حاکمیت سیاسی از موضع تخصیص منابع و اعتبارات به نقش تسهیل گر، ارتباط دهنده و مذاکرکننده تبلور خواهد یافت. در این انگاره حکومت از طریق زمینه سازی برای اموری نظیر آموزش، مدیریت بومی، ارتقاء مشارکت، نقش خود را در بهینه سازی فضای جغرافیایی ایفا می نماید(Murdoch, 2013:101). حاکمیت سیاسی در این مفهوم تشویق به توسعه کنشگران، رویه ها و گفتمان هایی می نماید که از طریق گفتگو و تعامل متقابل با یکدیگر می توانند قلمروهای اجتماعی - فضایی را توسعه دهند. بنابراین در حکمرانی، مشارکت سیاسی تنها به انتخابات و تصمیم سازی بوسیله نمایندگان منتخب منحصر نمی باشد بلکه رویه های گوناگونی از مشارکت سیاسی به صورت نمایندگی در نهادهای اجتماعی به صورت هم افزا و هماهنگ در جهت رسیدن به هدف مشترک شکل می گیرد(ویسی، ۱۳۹۲: ۱۰۲). در این چارچوب اهمیت یابی نهادهای محلی در دهه های پایانی قرن بیستم به مثابه یکی از روش های دستیابی به توسعه پایدار مطرح می گردد. در انگاره حکمرانی دولت های محلی در تأمین رفاه، تنظیم اقتصاد محلی و در جهت حفظ نظم و قراردادهای اجتماعی فعال تر از نقش حکومت ملی می گردد(ساوج و وارد، ۱۳۸۰: ۲۰۶). نهادها و فرایندهای حاصل از حکمرانی نه صرفاً بخشی از روندهای تولید مادی در اقتصاد و نه جزئی از سازمان های دولت محور بلکه در جهت احراز توسعه و ساماندهی فضایی بر ابعاد اجتماعی و فرهنگی فضا تاکید بیشتری می نمایند. در این راستا تعهد برخی از جغرافیدانان به اتخاذ دیدگاهی مبتنی بر شناخت فرایندها و از میان رفتن تفاوت سنتی میان فرم و فرایند سبب شده است که صرفاً فرایندها مورد تفسیر قرار بگیرند و فرم ها نیز به مثابه فرایند در نظر گرفته شوند.

-۴- روش مطالعه پدیده های فضایی کیفی و به دور از سنجش های کمی می باشد و در آن خصلت تعمیم گرایی اثبات گرا مورد تأکید قرار نمی گیرد. چرا که الزاماً سیر تاریخی دستیابی به فرایند بهینه سازی فضای جغرافیایی متأثر از مفاهمه نیروهای اجتماعی با یکدیگر می باشد که قابلیت تکرار و تعمیم نداشته و قیاس ناپذیری گفتمان ها در دوره های مختلف تاریخی یکی از پیامدهای گریزناپذیر آن می باشد. اعتقاد به اندیشه غیر خطی از زمان و تاریخ؛ تعمیم گرایی اثبات گرا را در حکمرانی فضایی زیر سوال می برد و نظم مکانی -فضایی واقعیت های اجتماعی را بازنمایی می نماید. از این جهت فرایند حکمرانی دارای رویکردهای کیفی بوده و چندان تجربه گرایی کمی را که مبتنی بر تاریخیت و تعمیم گرایی است بر نمی تابد. بنابراین امتزاج روابط اجتماعی با سایر ابعاد فضا موجب می گردد که امکان پذیری استفاده از روش های کمی برای پیش بابی و سنجش آن کاهش یابد. ضمن این که از رهگذر عقلانیت ارتباطی می توان با دو عامل تحریف ارتباط یعنی ایدئولوژی و مشروعیت سازی قدرت نیز مبارزه نمود و از این جهت برایند اجتماعی و کارکردهای فضایی آن تعمیم پذیر و حتی پایدار و مدام نیست و در مورد آن نمی توان اقدام به پیش بینی نمود. بنابراین اثرگذاری برخی از مسائل و پدیده های فرهنگی و سیاسی در قالب حکمرانی فضایی قابل مشاهده و اندازه گیری نیست و می بایست علاوه بر روش های پوزیتیویستی و آماری از روش های کیفی نیز استفاده نمود. بویژه آنکه عملکرد سازه های اجتماعی - فرهنگی در قلمروهای مختلف مکانی - فضایی دارای نتایج مشابهی نبوده و نوعی گستالت

جغرافیایی را در حوزه معرفت شناسی تولید می‌نماید. از این جهت این مسئله موجب کارایی پائین‌تر روش‌ها و فنون کمی در مطالعات جغرافیای انسانی می‌باشد و یکی از مهم‌ترین خصوصیات علم تجربی را ندارد. بنابراین از آنجاییکه هیچ قلمرو اجتماعی - فضایی در روی زمین واحد دیگر مشابه نیست در حکمرانی‌ای نمی‌توان از روش‌های مشابه سخن گفت و تبیین دارای مقیاس تعیین پذیری محدودتری می‌باشد. این فرایند علاوه بر این موجب گردیده که در فرایند حکمرانی‌ای به مطالعات ناحیه‌ای و کوچک مقیاس اهمیت بیشتری داده شود(های، ۱۳۹۱: ۴۰) جدول (۱).

جدول (۱) کارکرد روش‌های کمی و کیفی در علوم جغرافیایی

ارزیابی پراکندگی و سنجش تفاوت‌ها و تشابهات پدیده‌ها و مکان‌ها	روش تحقیق کمی
شناخت روابط فضایی بین پدیده‌ها و مکان‌ها	
تشريح عملکرد سازه‌های اجتماعی- اقتصادی- سیاسی در تولید فضا	روش تحقیق کیفی
شناخت تجربه‌های فردی و مکانی در شناخت فضا	

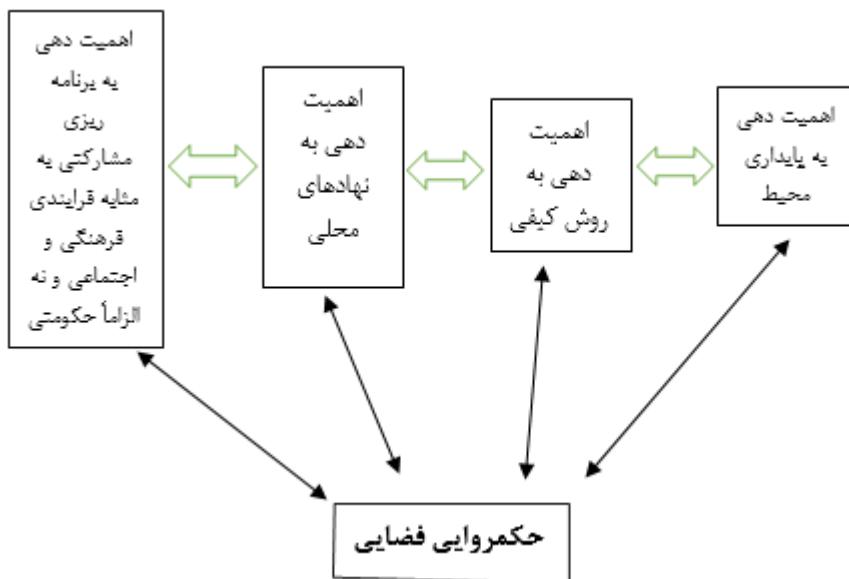
اصولاً روابط اجتماعی - فرهنگی از لحاظ کیفیت با هر نوع روابط و پدیده‌های موجود در فضای جغرافیایی تفاوت نموده و موانع موجود بر سر راه فهم خردمندانه آن بسیار پیچیده‌تر از دیگر حوزه‌ها می‌باشد. از این رو می‌باشد اذعان نمود که تمامی کوشش‌ها در راه شناخت اثبات گرایانه روابط فضایی از منظر کنش اجتماعی به سبب ماهیت خاص روابط اجتماعی محکوم به شکست می‌باشد(مانهایم، ۱۳۸۰: ۱۶۲). چرا که کنش اجتماعی در هر لحظه قادر است موقعیت یگانه‌ای بیافریند و روش‌شناسی اثبات‌گرایانه توان پیش‌بینی و آینده‌نگری در مورد آن را ندارد. بنابراین این پیش‌فرض که در مطالعات جغرافیایی می‌باشد الزاماً از ابزارهای کمی و تجربی استفاده گردد نادرست می‌باشد. چرا که با لحاظ نمودن شاخص ارتباطی و اجتماعی در چارچوب حکمرانی‌ای اتخاذ روش‌های تعیین گرایانه ریزی و مدیریت فضای دشوار می‌گردد. همه نظام بندی‌های اثبات گرایانه که در علوم جغرافیایی مورد مطالعه قرار گرفته؛ صرفاً جزئی از روابط را پوشش می‌دهند؛ زیرا مهمترین حوزه زندگی اجتماعی یعنی کنش ارتباطی در قلمرو انتظام مطلق قابل گنجاندن نیست. دشواری‌های بزرگی که شناخت علمی در این قلمرو با آنها مواجه است از این امر ناشی می‌گردد که در اینجا نه با انسان‌ها و جوامع انتزاعی و خشک بلکه با گرایش‌ها و تلاش‌هایی سروکار داریم که پیوسته در حال سیر و تغییر همیشگی‌اند. ضمن اینکه بخشی از تغییرات فضایی منتج از عوامل اجتماعی-فرهنگی جدیدی است که پیاپی وارد سیستم می‌شوند و فرایندهای پیش‌بینی نشده‌ای را بوجود می‌آورند که پیش‌بینی آن به سادگی امکان پذیر نیست. ضمن اینکه خود پژوهنده نیز بیرون از ارزش‌های موجود در قلمرو فضایی نیست بلکه دریند چارچوب خاص از ارزش‌ها قرار دارد. از این جهت تعیین مسیر آینده‌ی تغییرات فضایی از طریق کنترل و بهینه-سازی روابط اجتماعی-فرهنگی امکان‌پذیر می‌شود که در طی آن الگوهای مالکیت و روابط تولیدی و اقتصادی تعیین تکلیف می‌گردد.

۵- در چارچوب مفهوم حکمرانی بیش از پیش مکتب ناحیه گرایی مورد توجه قرار می‌گیرد. رویکرد ناحیه‌ای ناظر به نگاه ویژه نگر و غیرتعمیم گرا به پدیده‌های فضایی با توجه به تجربه ویژه انسانی و محیطی هر قلمرو در مقیاس‌های مختلف می‌باشد. اگرچه نگاه ویژه نگر به صورت بندي مسائل جغرافیایی نه به معنای زیرپا گذاردن قاعدة تحقیق علمی و خودتفسیری انتزاعی بلکه توجه به ویژگیهای مکانی - فضایی مقیاس‌های مختلف جغرافیایی می‌باشد. اتخاذ این رویکرد به معنای کنار گذاردن انتزاعات پیشامواجه با واقعیات جغرافیایی و معیار قرار دادن تجربیات و استدللات ناحیه‌ای - اجتماعی و اتکا به آنها در توصیف و تبیین مسائل فضایی می‌باشد. در حکمرانی فضایی معنادار بودن یک پدیده مکانی - فضایی در فردیت آن جستجو می‌گردد و این فردیت مبتنی بر واقع شدگی در مقطعی از زمان و فضا می‌باشد. وقتی فردیت یک پدیده مکانی - فضایی به رسمیت شناخته می‌شود در این حالت شناخت علت رخداد یک پدیده به منزله تعیین عام دلایل به تمام موضوعات مشابه در مقیاس‌های مختلف مکانی و مقاطع مختلف تاریخی نیست. هر چه قوانین عام تر و انتزاعی تر باشند کمتر می‌توانند در تبیین علی پدیده‌های مکانی - فضایی و بویژه در فهم معانی مناسبات فرهنگی - اجتماعی مؤثر باشند. بنابراین اختصاصات مکانی از جمله ویژگی‌های فرهنگی و اجتماعی حتی شرایط محیط طبیعی موجود در هر قلمرو امکان ارائه نظریات تعیین پذیر در مورد امور سنتزی نظیر کنش متقابل روابط اجتماعی و فضا در وجه عملیاتی و کاربردی را مشکل می‌نماید.

اگرچه از نظر برنامه‌ریزان معتقد به حکمرانی فضایی اصالت بخشی در برنامه‌ریزی مقیاس ملی ناخودآگاه زمینه مداخله‌ی حاکمیت سیاسی را فراهم می‌آورد و موجب تسلط قدرت سیاسی بر فضای جغرافیایی می‌گردد. چرا که در مقیاس ملی حاکمیت بزرگترین قدرت و ایجاد کنش جمعی هماهنگ می‌باشد. بنابراین انگاره‌ی حکمرانی چندان از مقیاس‌های بزرگ برنامه‌ریزی از جمله در سطح ملی استقبال نمی‌نماید و بدنبال محدود نمودن مقیاس برنامه ریزی در سطح مقیاس محلی و ناحیه‌ای می‌باشد(Allmendinger, 2002: 103).

ضمن اینکه در طی ناکارآمدی اقتصاد کینزی در دهه ۱۹۷۰ میلادی بودجه‌های عمومی دولت‌های محلی به فراینده‌ی یا کاهش می‌یابد و موجب می‌گردد دولتهای محلی به شکل فراینده‌ای ناگزیر به پیوند با بخش خصوصی در جهت تأمین هزینه‌ها گردند. از این رو افول دولت رفاه، افزایش قدرت نهادهای مختلف مدنی در جامعه و در نتیجه ظهور جامعه چند فرهنگی موجب افزونی اهمیت مدیریت بومی در ساماندهی فضا شد(Healey, 2006: 104). چرا که روال دموکراتیک مرسوم در قالب نهادهایی همچون پارلمان‌ها و احزاب شالوده‌ی کافی را جهت خردورزی جمعی فراهم نمی‌نمایند و مشارکت نهادهای محلی نقش مؤثرتری در قوام حکمرانی پسامدرن دارد. در این فرایند حکومت نمودن در اشکال کنترل و دستور نیست بلکه حکمرانی شامل برخی از شیوه‌های هماهنگی در جهت احراز هدف مشترک در چارچوب روش مندی فرا اثبات گرا می‌باشد(تاپلور، ۱۳۹۴: ۱۸۹).

حکمرانی در چارچوب روش مندی فرا اثبات گرا علیرغم گریز از سلطه‌ی پوزیتیویسم در شکل غایی خود فضا را در سلسله مراتب کوچکتر به قدرت محلی تحويل می‌دهد شکل(۱).



شکل (۱) کارکردهای حکمرانی فضایی پس از اختارگرا

نتیجه گیری

در هر پارادایم روش شناختی؛ الگوهای شناخت خاصی ظهور می‌یابد که بویژه در علوم انسانی از اهمیت خاصی برخوردار می‌باشد. از آنجائیکه بخش مهمی از مطالعات جغرافیایی ناشی از شناخت چگونگی فرایند سیاستگذاری و مدیریت فضایی باشد از این رو چگونگی احراز این شناخت از اهمیت زیادی برخوردار می‌باشد. همچنانکه ذکر گردید یک از سرچشمه‌های مهم دیالکتیک(حرکت و تضاد) در ساختارهای فضایی، برگرفته از کنشگری نهادهای اجتماعی - فرهنگی و منبعث از ایدئولوژی و گفتمان حاکم بر آن‌ها است که با کنترل روال فضایی، ساختارهای فضایی را به سوی تحول هدایت می‌نمایند. همچنانکه ذکر گردید در رویکرد حکمرانی فضایی مفهوم شناسی فضایی به مثابه کنش اجتماعی دانسته شده و بنابراین توسعه و بهینه سازی فضا نیز مقوله‌ای اجتماعی و وابسته به تغییرات اجتماعی و فرهنگی دانسته می‌شود. بدیهی است سیاست‌گذاری و روش ایجاد این تغییرات اجتماعی در یک قلمرو فضایی-مکانی منبعث از مشارکت و هم افزایی اجتماعی بوده و حاکمیت به مثابه تنها مبدأ و نیروی موجود تغییرات فضایی شناخته نمی‌شود. از این رو سیاست‌گذاری در جهت بهینه‌سازی فضایی و دستیابی به فرایند توسعه پایدار در چارچوب حکمرانی نوعی کنش اجتماعی-فرهنگی دانسته شده و بدنیال بکارگیری همه نیروها و نهادهای اجتماعی در راستای سیاست‌گذاری توسعه می‌باشد. بدیهی است دستیابی به این فرایند سیاست‌گذاری نیازمند رویکردهای کیفی در برنامه ریزی و آمایش فضا بوده و اتکا صرفاً به شاخص‌های از پیش تعیین شده در مطالعه فضای جغرافیایی را مورد توجه قرار نمی‌دهد. از این جهت در این فرایند گفتگو نیروهای اجتماعی و دستیابی به اتفاق آراء، شفافیت، دمکراسی و مشارکت مورد توجه قرار می‌گیرد. در حقیقت سیر تکامل عقل بشری در چارچوب حکمرانی تنها راه غلبه بر مشکلات موجود در فضای جغرافیایی را شامل کنش جمعی هماهنگ می‌داند. بنابراین عمدۀ مباحث حکمرانی در انکار عینیت گرایی اثبات گرا و اهمیت دهنده به فرایندهای ارتباطی و مکان محور و پرهیز از بکارگیری شاخص‌های

انتزاعی در مواجهه با معضلات و دستیابی به نتایجی نظیر مشارکت، سرمایه اجتماعی، کارآفرینی، مدیریت بومی و پایداری در فضاهای جغرافیایی می‌باشد.

در این راستا از آنجاییکه هیچ واحد اجتماعی - فضایی در روی زمین به واحد دیگر شباهت ندارد. بنابراین در الگوی حکمرانی نمی‌توان از منطق تعیین گرایی اثبات گرا استفاده نمود و تبیین دارای مقیاس عملکردی محدودی می‌باشد. چرا که اختصاصات مکانی از جمله ویژگی‌های ایدئولوژیک و ویژگی‌های ساخت اجتماعی- فرهنگی مستقر در هر فضای جغرافیایی؛ امکان ارائه نظریات تعیین‌پذیر در مورد امور سنتزی نظیر رابطه جامعه و فضا را دشوار می‌نماید. در نتیجه روش‌های احراز معرفت در این دستگاه شناختی تنها با انتکا روش‌های کیفی امکان‌پذیر می‌باشد. طی دهه‌های اخیر در مطالعات سیاست‌گذاری فضایی اهمیت‌دهی به نهادهای محلی و رویکردهای کیفی مورد توجه بیشتری قرار گرفته است. زیرا همچنانکه گفته شد عملکرد سازه‌های اجتماعی و ایدئولوژیک به جهت دارا بودن خصوصیات هنجاری و گفتمانی در یک قلمرو، قابل تعیین به دیگر فضاهای و مکان‌ها نیست و از این جهت مهمترین ویژگی‌های مهم علم تجربی یعنی تعیین گرایی و تکرار پذیری را دارا نمی‌باشد. اصولاً روابط اجتماعی - فرهنگی از لحاظ کیفیت با هر نوع روابط و پدیده‌های موجود در فضای جغرافیایی تفاوت دارد و موانع موجود بر سر راه فهم خردمندانه آن بسیار پیچیده تر از دیگر حوزه‌ها می‌باشد. از این رو می‌باشد اذعان نمود که بیشتر کوشش‌ها در راه شناخت اثبات گرایانه روابط فضایی از منظر حکمرانی به سبب ماهیت خاص کنش‌های اجتماعی محکوم به شکست می‌باشد. چرا که کنش اجتماعی با فرایندی مواجه است که در آن هر لحظه قادر است موقعیت یگانه‌ای بیافریند و روش‌شناسی اثبات گرانیز توان پیش‌بینی و آینده‌نگری در مورد آن را ندارد. بنابراین همه نظم‌بندی‌های اثبات گرایانه که در علوم جغرافیایی مورد مطالعه قرار گرفته، صرفاً جزئی از روابط را پوشش می‌دهند و دشواری‌های بزرگی که شناخت علمی در این قلمرو با آن‌ها مواجه است از این امر ناشی می‌گردد که در اینجا نه با انسان‌ها و جوامع انتزاعی بلکه با گرایش‌ها و تلاش‌هایی سروکار داریم که پیوسته در حال تکوین و تغییر همیشگی‌اند.

منابع

- خبراری، محمد و غم پرور، احمد و بزله، احمد(۱۳۹۴). *تبیین توسعه پایدار؛ مطالعه موردي ایران*. فصلنامه ژئوپلیتیک، سال یازدهم، شماره ۳: ۳۳-۵۸.
- ازغندي، سیدعلیرضا و حسیني، سیدرسول(۱۳۹۵). *بررسی جایگاه نقد در سیهر سیاسي ایران بر اساس نظریه کنش ارتباطی هابرماس*. فصلنامه مطالعات سیاسی، سال هشتم، ش ۳۲-۱: ۳۲-۱.
- اسمارت، برب(۱۳۸۵). *میشل فوکو*، ترجمه لیلا جوافشانی و حسن چاوه‌شیان، چاپ دوم، تهران: نشر آمه.
- اشترووس، لئو(۱۳۷۳). *فلسفه سیاسی چیست؟*، ترجمه فرهنگ رجایی، تهران: شرکت انتشارات علمی- فرهنگی.
- افراخته، حسن(۱۳۹۵). *فضای سوم و پدیده فراملت در شهر- ناحیه های پسااستعماری*. فصلنامه اقتصاد فضای توسعه روستایی، سال پنجم، شماره ۱: ۱-۲۶.
- افروغ، عماد(۱۳۹۰). *فضا و جامعه؛ فضای شهری و نابرابری اجتماعی*. تهران: نشر علم.
- بشیریه، حسین(۱۳۷۸). *تاریخ اندیشه های سیاسی در قرن بیستم*. تهران: نشر نی.

- برک پور، ناصر (۱۳۸۸). *حکمرانی و نظام اداره شهرها در ایران*, مجموعه مقالات اولین کنفرانس مدیریت شهری، مشهد: انتشارات آستان قدس رضوی.
- بیانی، فرهاد و گلابی، فاطمه و علیپور، پروین (۱۳۹۴). *زیست جهان یا نظام؛ زیست جهان و نظام*, فصلنامه راهبرد، سال ۲۴، شماره ۷۷: ۱۹۱-۲۱۶.
- پوپر، کارل (۱۳۷۲). *واقعی گری و هدف علم*, ترجمه احمد آرام، تهران: انتشارات سروش.
- پرسون، کیت آنسل (۱۳۸۸). *چگونه نیچه بخوانیم*, ترجمه لیلا کوچک منش، تهران: انتشارات رخداد نو.
- تاپلور، نایجل (۱۳۹۴). *نظریه‌های برنامه ریزی شهری*; ترجمه محمود شورجه، تهران: انتشارات پرهام نقش.
- نقوایی، علی اکبر و تاجدار، رسول (۱۳۸۸). *درآمدی بر حکمرانی خوب شهری در رویکرد تحلیلی*, دوفصلنامه مدیریت شهری، شماره ۲۳. بهار ۱۳۸۸: ۵۸-۴۵.
- توسلی، غلامعباس (۱۳۸۸). *نظریه‌های جامعه شناسی*, تهران: انتشارات سمت.
- توكلی نیا، جمیله و شمس پویا، محمد‌کاظم (۱۳۸۰). *به سوی حکمرانی اجتماع محلی؛ کوششی در معرفی موضوعات و عرصه‌های کلیدی*, فصلنامه آمایش محیط، شماره ۳۷: ۱۹۵-۲۱۴.
- جلائی پور، حمیدرضا و محمدی، جمال (۱۳۸۷). *نظریه‌های متاخر جامعه شناسی*, تهران: نشر نی.
- حقیقت، سیدصادق (۱۳۸۵). *روش شناسی در علوم سیاسی*, قم: انتشارات دانشگاه مفید قم.
- دریدا، راک (۱۳۹۰). *فروید و صحنه نوشتار*, ترجمه مهدی پارسا، تهران: انتشارات روزبهان.
- ذکی، یاشار و ولیقلی زاده (۱۳۹۲). *مقیاس‌های فضایی در جغرافیای سیاسی (مفاهیم و نظریه‌ها)*, تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
- رهبری، مهدی (۱۳۸۵). *هرمنوتبیک و سیاست*, تهران: نشر کویر.
- صادقی، علی (۱۳۹۴). *آشنایی با فلسفه علم معاصر*, تهران: انتشارات سمت.
- صالحی امیری، سیدرضا (۱۳۹۱). *مفاهیم و نظریه‌های فرهنگی*, تهران: ققنوس.
- صرفی، مظفر (۱۳۷۹). *مبانی برنامه ریزی توسعه منطقه‌ای*, تهران: انتشارات سازمان برنامه و بودجه.
- ضمیران، محمد (۱۳۸۴). *میشل فوکو؛ دانش و قدرت*, تهران: انتشارات هرمس.
- ساوج، مایکل و وارد، آلن (۱۳۸۰). *جامعه شناسی شهری*, ترجمه ابوالقاسم پورضا، تهران: سمت.
- سروش، عبدالکریم (۱۳۸۸). *علم شناسی فلسفی*, تهران: انتشارات صراط.
- شورچه، محمود (۱۳۹۴). *دیدگاه‌های نو در سیستم‌های شهری*, تهران: انتشارات پرهام نقش.
- صرفی، مظفر و توكلی نیا، جمیله و چمنی مقدم، مهدی (۱۳۹۳). *جایگاه برنامه ریز در فرایند برنامه ریزی شهری ایران*, فصلنامه مطالعات شهری، شماره ۱۹: ۱۲-۳۲.
- عالی، عبدالرحمن و انصافی، مصطفی (۱۳۹۶). *بازشناسی گذار از ساختارگرایی به پس از ساختارگرایی*, فصلنامه سیاست، دوره ۴۸، شماره ۷۶-۵۹: ۵۹-۷۶.
- فوکو، میشل (۱۳۸۹). *نظم اشیاء؛ دیرینه شناسی علوم انسانی*, ترجمه یحیی امامی، تهران: پژوهشکده مطالعات فرهنگی و اجتماعی.

- لاله پور، منیژه(۱۳۸۶). حکمرانی و مدیریت شهری در کشورهای در حال توسعه، *فصلنامه جستارهای شهرسازی*، شماره ۱۹-۲۰: ۶۰-۷۶.
- لچت، جان(۱۳۸۳). *بنجاه متفکر بزرگ*، ترجمه محسن حکیمی، تهران: انتشارات خجسته.
- لشگری تفرشی، احسان(۱۳۹۳). *سیاست و شهر؛ دیدگاههای نو در جغرافیای سیاسی فضای شهری*، تهران: نشر انتخاب.
- لشگری تفرشی، احسان(۱۳۹۵). *قدرت سیاسی و فضای جغرافیایی؛ فلسفه اندیشه از رابطه سیاست و فضا*، تهران: انتشارات انجمن ژئوپلیتیک ایران.
- مانهایم، کارل(۱۳۸۰). *ایدئولوژی و اتوپیا*، مقدمه ای بر جامعه شناسی شناخت، تهران: سمت.
- مرادی، اسکندر و افضلی، رسول(۱۳۹۲). *اندیشه های جدید در ژئوپلیتیک*، تهران: نشر زیتون سبز.
- مرداک، جاناتان(۱۳۹۲). *جغرافیای پساختارگرا*، ترجمه زهرا پیشگاهی فرد و مصیب قره بیگی، تهران، انتشارات زیتون سبز.
- میرحیدر، دره و ذکی، یاشار(۱۳۸۹). *مفهوم مقیاس جغرافیایی و اهمیت آن در جغرافیای سیاسی پست مدرن*، *فصلنامه ژئوپلیتیک*، سال ششم، شماره اول، صفحات ۵-۳۶.
- نظری، علی اشرف(۱۳۹۰). *سوژه، قدرت و سیاست*، تهران: انتشارات آشیان.
- نیچه، فریدریش(۱۳۷۹). *اراده قدرت*، ترجمه مجید شریف، تهران: انتشارات هرمس.
- واعظی، احمد(۱۳۹۲). *بررسی نظریه «معرفت ناگرایی سیاسی» از منظر فیلسوفات غربی و متفکران مسلمان*، *فصلنامه اندیشه دینی*، دوره ۱۳، شماره ۴: ۲۷-۴۸.
- وبر، ماکس(۱۳۸۴). *دین، قدرت و جامعه*، ترجمه حسن چاوشیان، تهران: نشر مرکز.
- وبیسی، هادی(۱۳۹۲). *درآمدی بر دولت محلی*، تهران: انتشارات سمت.
- هابرماس، بورگن(۱۳۸۴). *نظریه کنش ارتباطی*، ترجمه کمال پولادی، چاپ دوم، تهران: نشر مرکز.
- هاروی، دیوید(۱۳۸۷). *شهری شدن سرمایه*، ترجمه عارف اقوامی مقدم، تهران: نشر اختنان.
- های، ایان(۱۳۹۱). *روش تحقیق کیفی در جغرافیای انسانی*، ترجمه احمد پوراحمد و محمد اسکندری نوده، تهران: سمت.

- Allmendinger, Philip (2002). **Planning in postmodern times**, London: Routledge.
- Best, Steven & Douglas, Kellner(1991). **Postmodern theory: Critical interrogation**, New York: The Guilford press.
- Driver, Felix (2013). **Research in historical geography and in the history and philosophy of geography in the UK**, 2001- 2011: an overview, *journal of historical geography*, Vol 42: 203- 211. doi.org/10.1016/j.jhg.2013.07.011.
- Hall, Stuart & Dugay, Paul (1996). **Questions of cultural identity**, London: Sage publication.
- Johnston, R. (2009). **Spatial science**, International Encyclopedia of Human geography; Vol 10.
- Hassall, J, P .(2012). **Community governance; A global perspective**, international journal of Asian social science, Vol.3, No.5: 1122-1127.

- Habermas, J .(1996), **between facts and news; Contributions to a discourse theory of law and democracy**; MIT press.
- Healy, P .(2006). **The communicative turn in planning theory and its implication for spatial strategy formation**, Journal of Environmental and planning, December 2006,
- Krishna, A .(2004). **Understanding, measuring and utilizing social capital: Clarifying concept and presenting a field application from India**, Agriculture system; Vol3, No82: 291- 305.
- Lowith, Karl (2007). **Max Weber and Karl Marx**, Translated by Shahnaz Mosamaparast, Tehran: Ghaghanous pulisher
- MacLeod, Gordon & Goodwin Mark (1999), **Reconstructing an urban and regional political economy: on the state, politics, scale, and explanation**, Political Geography journal, Vol 18: 697–730.
- Massey, D, A.(1991). **Global sense of place**, Marxism today journal, June: 9-24.
- Stone, C.N .(1989). **Regime politics: Governing Atlanta**, 1964- 1988, Kansas: University press of Kansas.